



نقد دیدگاه‌های خاورشناسان پیشین از سوی خاورشناسان دههٔ اخیر دکتر احمد پاکتچی

اشاره: متن زیر، گزیده‌ای از سخنرانی دکتر احمد پاکتچی است که در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد ایراد گردیده است. در بخشی از این سخنرانی آمده است: تا اواخر سدهٔ نوزدهم بحث و کاوش خاورشناسان با گونه‌ای بدبینی شروع شد و آنان به دو منبع اسلامی قرآن و سنت با دیدهٔ تردید می‌نگریستند. اما خاورشناسان اخیر بسیاری از دیدگاه‌های خاورشناسان پیشین را به نقد و سنجش گذارده و مبانی آنها را در هم شکستند. سخنرانی حاضر، معرفی چنین دیدگاه‌های خاور پژوهانه است که دگرگونی‌های حدی‌ای در حوزهٔ خاور پژوهی پدید آورده است. از همکاری صمیمانهٔ دانشگاه علوم اسلامی رضوی در امکان درج این سخنرانی متشکرم.



بیش از صد سال پیش، جهان اسلام با دیدگاههای خاورشناسان و کتابهای نوشته شده اینان، رویاروی گشت، با نگرشها و نظرگاههایی موافق و ناموافق؛ از این روی، چنین می‌نماید که بیش از این؛ باید با این گونه کتاب‌ها، آشنا گشت و آموزه‌های آن را دریافت؛ اگر در این میان، سخنی بایسته نقد و سنجش باشد باید که آن را به نقد گذاریم و اگر سخنی حکمت‌گونه، در این گونه کتاب‌ها و دیدگاهها، رخ نموده، چون "ضالّة المؤمن" به شمارش آوریم و از آن، بهره‌مند گردیم.

موضوعی که برگزیده‌ام درباره "نقد دیدگاههای خاورشناسان پیشین از سوی خاورشناسان دههٔ پسین" است. این موضوع، موضوعی است بایسته که در درازای این دهه، با آن رویاروی گشته‌ایم و به نیکی؛ احساس می‌شود، آن سان که باید، دامنهٔ آن به ما نرسیده است. از این رو باید با این گونه رخدادها و دههٔ پسین، در حوزهٔ خاورپژوهی، آشنا شویم. آنچه بر بایستگی این آشنایی، تأکید می‌ورزد؛ تجدیدنظرها و بازنگریهایی است که خاورپژوهان دربارهٔ نگرشها و دیدگاههای خود، انجام داده‌اند؛ که با داورای جانبدارانه، می‌توان دید که بسیاری از این بازنگریها به نفع مسلمانان است؛ از دیگر سوی، خاورشناسان پسین، بسیاری از دیدگاههای بنیادین خاورشناسان پیشین را به نقد و سنجش گذارده و مبانی آنها را در هم شکسته‌اند؛ از این روی، آشنایی با چنین دیدگاههایی خاورپژوهانه، نه تنها ما را مفید و سودبخش است؛ که بدین نکته‌مان رهنمون می‌گردد که در دههٔ پسین، دگرگونیهای جدی در حوزهٔ خاورپژوهی، انجام یافته است.

با توجه به گستردگی و پرمنازگی این بحث؛ تنها به چند نمونه از رویکردهای خاورپژوهان که بر آن بیشتر، تأکید داشته‌ام، اشاره می‌کنم. محور این سخنرانی، بر گرد "مادلونگ"، "یونیل" و "موتسکی" خواهد چرخید. پیش از آغاز سخن، چونان در آمدی، بیاید گفت که بزرگترین دشواری و مشکل مسلمانان با خاورشناسان، در صد

سال گذشته؛ ناشی از بدفهمی و سوء تفاهمی جدی دربارهٔ روش بهره‌گیری از منابع اسلامی؛ بویژه، دو منبع بنیادین قرآن و سنت بوده است.

پژوهشگران مسلمان در مستند بودن قرآن و سنت، به هیچ روی، دو دل و گمانمند نبوده‌اند و تمامی استدلالهای خویش در همهٔ حوزه‌ها را بر پایهٔ این دو منبع، استوار می‌ساختند؛ لیک، در این میان، طبیعی می‌نمود که پژوهشگری خاورشناس؛ چنین نباشد و به خود این اجازه را بدهد که در درستی و راستی هر دو منبع، چه قرآن و چه سنت، گمانمند باشد و تلاش کند که در این باره، باب پژوهشی را بگشاید و چنین پرسشهایی را پیش فرستد که آیا، کتاب قرآن چونان کتابی آسمانی، آن سان که مسلمانان بدان باورمندند؛ دارای اصلاتی هست یا خیر؟ آیا آموزه‌ها و سخنانی را که مسلمانان، چونان احادیث و بازگفته‌هایی، به پیامبر خویش، باز می‌خوانند و در پژوهشها و کنکاشهای خود، بدان استناد می‌جویند، به راستی از اصلاتی که اینان می‌گویند، برخوردار هست یا نه؟

در اواخر سالهای سدهٔ نوزدهم پس از زایش مسیح، که بحث و کاوش خاورشناسان در حوزه‌های اسلامی، بجد، شروع شد؛ شاهد گونه‌ای بدبینی، فراگیر و عمومی هستیم. چنین می‌نماید که خاورپژوهان، از همان آغاز، به دو منبع اسلامی قرآن و سنت، به دیده‌ای بس تردیدآمیز، می‌نگریستند و رفته رفته، چنین نگاههایی، به تیزی و تفتی، می‌گرایید.

برای نمونه، در میان خاورشناسان، کسی چون نولدکه^۲ را می‌توان یافت که دربارهٔ اصالت قرآن؛ سخن می‌راند که تا اندازهٔ فزونی، دیدگاههایشان با مسلمانان نزدیکتر بود تا خاورشناسانی مانند گلدزیهر که در دهه‌های بعدی، در آستانهٔ جنگ جهانی دوم، دربارهٔ قرآن و اصالت آن اظهار نظر می‌کردند.

با این همه، پس از گلدزیهر، دیدگاههای خاورشناسان، بسی تندتر شد و بدبینی‌شان به قرآن و سنت؛ فزونتر و سخت‌تر؛ برای نمونه، پس از گلدزیهر، دیدگاههای ساخت^۳، از

خاورشناسان پیشین را به نقد و سنجش گذارده و مبانی آنها را در هم شکسته‌اند؛ از این روی، آشنایی با چنین دیدگاههایی خاورپژوهانه، نه تنها ما را مفید و سودبخش است؛ که بدین نکته‌مان رهنمون می‌گردد که در دههٔ پسین، دگرگونی‌های جدی در حوزهٔ خاورپژوهی، انجام یافته است.

نگرشهای خاورشناسان پیشتر، به مراتب، تندتر می نمود.

درباره احادیث و اندازه استناد به آن، باید این نکته را متذکر شویم که جهان اسلام، در درازای سده واپسین، با گونه‌ای نگاه بدبینانه به حدیث رویاروی بوده است؛ چه در حوزه حدیثی اهل سنت و چه در حوزه حدیث شیعه. در برخی محافل بازاندیشان و دوباره نگران مسائل دینی، می توان دید که چگونه به حدیث، با نگرشی بدبینانه، نگریسته می شود؛ به گونه‌ای که موضوع ساختگی بودن احادیث، بجد و بیش از اندازه، مطرح شده، و تا اندازه‌ای بزرگ می شود که گویی، در میان احادیث، به قدری، احادیث و بازگفته‌های ساختگی داریم که به هیچ روی، بهره‌مندی از آنها برای ما شدنی نیست. در دههٔ پسین، در حوزه خاورپژوهی، نگرش‌های دیگری پدیدار می شود، به گونه‌ای که ما را، به راستی، رویاروی با این پرسش می کند که از چه روی، چنین دگرگونی‌ای رخ نموده؟ در این جا، دو نمونه از این دگرگونی را که از دید موضوعی، به تمامی، از هم جدایند؛ یادآور می شویم و سپس، به ریشه‌یابی این دگرگونی می پردازم.

نمونه نخست؛ تلاش خاورشناسانه آقای ویلفرد مادلونگ در کتابی با نام "جانشین محمد"^۷ است که در سال ۱۹۹۷ پس از زادن مسیح، منتشر گشته است. مادلونگ، در بخشی از پیشگفتار کتابش؛ به نقد و بررسی دیدگاههای خاورشناسان پیشین درباره چگونگی نگرش اینان به مسألهٔ جانشین پیامبر می پردازد و می گوید، دیدگاه خاورشناسان پیشین دربارهٔ جانشین پیامبر و مسأله سقیفه بر آن بود که در میان سه تن، یعنی ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح؛ مثلث قدرتی وجود داشت. اینان، بدین سان، توانسته بودند در زمان زندگی رسول اکرم، اقتدار و تاب و توانی، به دست آورند و در رویداد سقیفه، با بهره‌گیری از این توان، بر تخت قدرت تکیه زنند.

این نظریه که در میان خاورپژوهان، به نظریهٔ "مثلث قدرت" آوازه یافته، پس از اواخر سده نوزدهم پس از زادن مسیح، به دست کسانی چون لامنس^۸ و کایتانی^۹ که از خاورپژوهان بنام در حوزه تاریخ اسلام هستند، مطرح شد و با گذر زمان، بی آن که به بوتهٔ نقد گذارده



بر این باورم که در برخورد با خاورپژوهی، باید با این دید نگر است که خاورشناسی، یک دانشی است؛ یعنی حرکتی ذاتاً دانشورانه است؛ با وجود این، ایزار شدن این دانش، به دست توطئه‌گر، برای توطئه‌آمیزی و تخریب؛ امری شدنی است؛ هم چنان که، دیگر دانشهائیز می توانند این گونه باشند

شود، بر استواری و استحکام آن، افزوده شد؛ به گونه‌ای که خاورشناسان پسین، این نظریه را چون امری مسلم برگرفتند و تحلیل‌هایی بر آن افزودند. برآی نمونه، مورخ پرآوازه جهان خاورپژوهی، مونتگمری وات،^{۱۰} که آثار متعددی در زمینه‌های سیره نبوی و تاریخ اسلام دارد؛ از چنین خاورپژوهانی است. به راستی، چشم داشتیم که وی، در این زمینه، سخنانی نو و تازه، رانده باشد؛ لیک با شگفتی، می‌بینیم که بر خورد او با نظریه "مثلث قدرت" لامنس و کایتانی، بر خوردی تقلیدی و پیروگرایانه است. راست آن است که به گفته آقای مادلونگ، دیدگاههای تاریخی کایتانی، خاورپژوه ایتالیایی، تا به عصر کنونی بر پژوهندگان باخترین، چیره بوده است؛ از این روی، پژوهندگان باختر زمین، که درباره سیره نبوی و جانشینی پیامبر، رای و نظری پیش فرستاده‌اند، همگان، بر دیدگاههای تاریخی او استوار بوده‌اند.

بی‌گمان، نباید چشم داشت که من، به بررسی همه رویه و سویه خاورپژوهی سده نوزدهم، بپردازم و دیدگاههای خاورپژوهانی چون کایتانی را بگزارم؛ لیک، به کوتاهی، می‌توانم گفت که کایتانی، لامنس، مونتگمری وات، از آن دسته خاورپژوهانی‌اند که به منابع اسلامی، به دیده تردید، می‌نگرند؛ اما مادلونگ، چنین نگرشی را به باد انتقاد می‌کشد و بیان می‌دارد که این نگرش و روش، نادرست است و بایسته است که در چنین نگرشی، تجدید نظر کنیم. مادلونگ، خود، می‌گوید: "... دلیل موجهی دارد که درباره ارزش و اعتبار نظریه مشترک اسلام‌شناسان غربی در مورد جانشینی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تردید روا

داریم و برای ارزیابی صحت و سقم آن، نگاه تازه‌ای به منابع مربوط بیفکنیم. برای آن که بدانیم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، به طور کلی، درباره خلافت بعد از خود، چه نظری داشته و اصحابش چه چیزی را، احتمالاً، خطوط اصلی هدایت امت بعد از رحلت او می‌دانسته‌اند، لازم است ابتدا به بررسی قرآن بپردازیم. قرآن، به طوری که همه می‌دانند، هیچ پیش‌بینی و یا حتی اشاره‌ای به

جانشینی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نکرده و به همین علت مورخان غیر اسلامی، در این مورد، تقریباً، از آن چشم پوشیده‌اند؛ اما قرآن شامل دستورهای خاصی. در مورد حفظ پیوندهای خویشاوندی و وراثت و نیز داستانها و روایاتی درباره خلافت پیامبران سلف و خاندان‌های آنان؛ مطالبی که نمی‌تواند با جانشینی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بی‌ارتباط باشد."^{۱۱}

از سخن مادلونگ، دو نکته، به روشنی، برمی‌آید، نخست آن که وی، روشهای پیشین خاورپژوهی را نقد می‌کند و نگرش تازه‌ای را به جای آن می‌گذارد؛ دیگر آن که، این نگرش، از دو شیوه، سرچشمه می‌گیرد؛ نخست آن که مادلونگ، برخلاف خاورپژوهان پیشین، به سختی، بر این باور است که قرآن، بنیادی‌ترین منبعی است که به آن رجوع باید کرد. وی، بدین سان، نگرشهای بدبینانه پیشین را کنار می‌گذارد و با نگاهی راست‌انگارانه و واقع‌بینانه به مبانی اسلامی در سرتاسر کتابش؛ می‌پژهد و برمی‌رسد؛ دوم آن که، وی یادآور می‌شود که اگر بتوانیم، با یک سلسله تحلیلهای محتوایی از قرآن، مطالبی را استنباط کنیم آموزه‌هایی را فرا دست آوریم؛ بسیاری از موضوعات بر ما روشن می‌شود؛ مانند جایگاه اهل بیت - علیهم السلام -.

نمونه دوم، از این گونه تلاش‌های خاورشناسانه در دهه پسین، پژوهش موتسکی در زمینه پژوهشهای قرآنی و حدیثی است. وی یکی از خاورپژوهان معاصر و از استادان دانشگاه لیدن^{۱۲} هلند است. او در سال ۱۹۹۸ پس از زایش مسیح، جستاری را نگاشت با نام "جمع قرآن"^{۱۳} که در آن، دیدگاههای خاورپژوهان را درباره جمع قرآن و حدیث؛ به نقد کشید. من در دنباله سخنانم، درباره این جستار، بیشتر، سخن خواهم گفت. موتسکی در این جستار، به روشنی، یادآور می‌شود که در حوزه جمع قرآن؛ از آغاز سده بیستم، با دیدگاههای منفی و بدبینانه از سوی خاورپژوهان رویاروی بوده‌ایم؛ به ویژه، خاورشناس مجاری، آگناس گلدزیهر در کتاب "مطالعات

موتسکی می‌گوید که دیدگاههای خاورپژوهان و محققان باخترین، درباره جمع قرآن، شایان نقد و سنجش است. وی می‌افزاید که روایات مسلمانان درباره جمع قرآن، بیانگر آنند که جمع قرآن، بسیار زود و بهنگام، انجام گرفته است؛ به وارونه نگرشی که در میان خاورپژوهان، رواج یافته و جمع قرآن را امری دیرتر شمرده است.

اسلامی" او در این کتاب، بی‌چند و چون، در اصالت احادیث پیامبر، تردید می‌کند و بیان می‌دارد که احادیث وی، به هیچ روی، اصالت ندارند و تنها ساخته یک سده پس از او، یعنی پایان روزگار اموی یا آغاز دوران عباسی، هستند.

از چنین نظریه‌ای، به روشنی، برمی‌آید که گلدزیهر به گونه‌ای فراگیر، احادیث و بازگفته‌های اسلامی را ساختگی می‌داند. این نظریه، چه بسا، از فرهنگ یهودی وی، سرچشمه گرفته باشد؛ چه یک یهودی می‌تواند، به آسانی، بازگفته‌های اسلامی را با تلمود یهودی، بسنجد و بگوید، همان گونه که آموزه‌های گفتاری پیامبر یهود، قرن‌ها بعد، گرد آمد و تدوین شد؛ نیز آموزه‌های اسلام، یک سده پس از پیامبر، از سوی مسلمانان، تدوین شد و به پیامبرشان، بازخوانده گشت.

دیدگاه فراخوانه و بدبینانه گلدزیهر، درباره بازگفته‌های اسلامی، دامن پژوهش‌های در پیوند با قرآن را گرفت؛ چه این که، آگاهیها و اطلاعاتی را که یک خاورپژوه درباره گردآوری قرآن، می‌تواند فرادست آورد بر پایه بازگفته‌ها و روایاتی است درباره جمع قرآن. از این روی، نیک روشن است که گلدزیهر، با چه دیدی، بدین بازگفته‌ها نگر بسته است!

در سده بیستم، پس از گلدزیهر؛ برخی خاورپژوهان را می‌توانیم یافت که درباره اصالت پیامبر و نیز، جمع قرآن؛ بسیار بدبینانه، برخورد کرده‌اند. برای نمونه می‌توان از مینگانا و بویژه از شاخ نام برد که کتابی هم با نام "سرچشمه‌های فقه اسلامی" ۱۲ در سال ۱۹۵۰ میلادی، نگاشت. وی در این کتاب، بدبینی را به اوج رسانده و نظریه‌هایی را پیش فرستاده که بی‌هیچ گفتگو، اصالت هر گونه حدیث و بازگفته را در جهان اسلام، زیر سؤال می‌برد. نیز در دومین نیمه سده بیستم، یعنی پس از شـاخـت، چنین دیدگاه‌هایی را از سوی خاورپژوهانی مانند وانزبرو، برتن و دیگران، می‌توان دید.

با این همه، بناگاه، دگرگونی در حوزه

خاورپژوهی، رخ می‌نماید و به یکباره، ورق برمی‌گردد. در سال ۱۹۹۸ میلادی، موتسکی، چنان که گذشت، جستاری را می‌نویسد با نام "جمع قرآن". اگر چه موتسکی، خود، از مکتب خاورپژوهی است؛ لیک، به هیچ روی، مذهب خویش را دیگر نکرده و به دگرگونی آن هم، گریان نبوده است؛ با وجود این، در جستار خود، به شدت، روش خاورپژوهان پیشین را در حوزه علوم قرآن و حدیث، به نقد می‌کشد و بیان می‌دارد که شیوه اینان، از بنیاد، نادرست بوده و اینان، از همان آغاز، در رویارویی با مسأله، پالغزنده‌اند.

موتسکی، در نتیجه‌گیری پایانی جستارش، آشکارا، می‌گوید که دیدگاه‌های خاورپژوهان و محققان باخترین، درباره جمع قرآن، شایان نقد و سنجش است. وی می‌افزاید که روایات مسلمانان درباره جمع قرآن، بیانگر آنند که جمع قرآن، بسیار زود و بهنگام، انجام گرفته است؛ به وارونه نگرشی که در میان خاورپژوهان، رواج یافته و جمع قرآن را امری دیرتر شمرده است. موتسکی می‌گوید که اینان، در این زمینه، پالغزنده‌اند و ایشان باید در اشتباه خود، دیگر بار بنگرند. وی نه تنها به بایستگی این کار، اشاره می‌کند؛ که خود با جستار خویش، به چنین بازنگری‌ای در دیدگاه خاورشناسان می‌پردازد.

من، با کنار هم نهادن نقد مادلونگ در حوزه تاریخ و سیره و نقد موتسکی در حوزه پژوهش‌های قرآنی و حدیثی؛ و نیز نزدیکی زمانی این دو نقد؛ بر آنم تا بر این نکته؛ تأکید کنم که آنچه، رخ داده، رویدادی مقطعی، نیست؛ بلکه با روندی روبه‌رویم که در حوزه خاورپژوهی رخ داده و مایه آن گشته تا خاورشناسان به سوی بازنگری در روشها و نگرش‌هایشان، پیش روند؛ چنان که دیگر کسانی خاورپژوه را جز این دو، می‌توان دید که بدین سان رفتار کرده‌اند.

بگذارید در این بخش از سخنانم، به انگیزه خاورپژوهان پسین در نقد خاورپژوهان پیشین، اشاره‌ای کنم. خاورپژوهان پسین، با مخاطب ساختن خاورپژوهان پیشین؛ بیان

اشتال، بر این باور است که در برخورد با ادیان، باید وارد دین مورد پژوهشمان شویم و تلاش کنیم تا حقایقی را که آن دین، در بردارد، بفهمیم.

می‌دارند که اینان، تنها هر آنچه از روایات و بازگفته‌های اسلامی را که با نگرششان هماهنگ بوده؛ پذیرفته‌اند. خاورپژوهان پسین بدیشان می‌گویند که در برخوردتان با بازگفته‌های اسلامی چونان گزارشهایی تاریخی؛ روندی یکسان را پیش گیرید. به راستی، کردار اینان، یادآور آن فراز قرآنی است که به برخی ایمان می‌آورند و به برخی دیگر، کفر می‌ورزند.^{۱۵}

اگر بخواهیم به سبب‌شناسی رفتار خاورپژوهان پسین در نقد خاورپژوهان پیشین، بپردازیم؛ زمینه‌های گونه‌گون و بی‌شماری را می‌توان یاد کرد؛ لیک در این جا، سه سبب مهم را برگزیده‌ایم که، به کوتاهی، به آنها، اشاره می‌کنم.

الف: پس از جنگ جهانی دوم و از میانه سده بیستم؛ در حوزه فلسفه علم دگر گونیها و بازنگریهایی، را می‌بینیم. در این روزگار، دانش باختر زمین، دچار تجدیدنظرهایی در رویکردها و روشهای علمی گشت؛ و از آن جایی که، خاورپژوهی هم، به هر روی، از شاخه‌های دانش باختر زمین است؛ از این روی، از این گونه دگرگونیها، اثر پذیرفت.

کسانی که پژوهشهای فلسفی

را پی می‌گیرند، می‌دانند که از نیمه سده بیستم پس از زادن مسیح، دیدگاههای اثبات‌گرایانه^{۱۶} چیره بر محافل نیمه نخست این سده، به تندی و زفتی، به نقد و سنجش گذارده شد و با روی کار آمدن کسانی چون دیویس^{۱۷} در سال ۱۹۵۸ پس از زادن مسیح؛ که جستاری را درباره روش علمی،^{۱۸} نگاشت؛ نقدهایی به روشهای علمی پیشین، انجام گرفت. پس از او، کوهن^{۱۹} در جستاری با نام "منطق اکتشاف" به نقد دیدگاههای فیلسوفان علم پیشین، آغازید؛ نیز انتقادهای لاکاتوش^{۲۰} و فایرآبند^{۲۱} در این میان، شایان توجه است. به راستی، اینان^{۲۲} را می‌توان در حوزه

فلسفه علم، چونان پیشگامان نفی‌گرایی در اثبات‌گرایی دانست. از دیگر کسان در این زمینه، می‌توان از پوپر^{۲۳} یاد کرد، با دیدگاههای نفی‌گرایانه که به گونه‌ای فراگیر، اثبات‌گرایی نیمه نخست سده بیستم، زیر سؤال رفت.

برخوردهای خشک اثبات‌گرایانه، مایه آن گشته بود که باختریان، به منابع اسلامی، بدبینانه بنگرند؛ لیک با شکست اثبات‌گرایی و جان‌شینی نگرشهای نو، به جای آن؛ طبیعی می‌نمود که چنین برخوردهایی رخت بربندد و زمینه برای ساماندهی و ترازمندی دیدگاههای خاورپژوهان فراهم آید. از این بود که چنین خاورپژوهانی، از آن بادسری و تکبر علمی نیمه نخست سده بیستم میلادی، به دور گشتند و به فروتنی‌ای علمی رسیدند که از ویژگیهای دانش نیمه دوم این سده است؛ فروتنی‌ای که از نتایج آن، نقد خاورشناسان، خویشان را بود و برخورد فروتنانه علمی با دیدگاههای دیگران.

ب: دومین سبب سوگیری خاورپژوهی دهه پسین، به سوی خودانتقادی؛ بهره‌مندی از دانشهای نوین بود. پیشتر، رویکردهای خاورپژوهان در زمینه‌های پژوهشی، به گونه‌ای سنتی، انجام می‌پذیرفت؛ برای نمونه، گروهی، تنها به نگرشهای تاریخی می‌پرداختند و برخی به ادبی؛ لیک در دهه پسین، دانشهای نوی وارد حوزه خاورپژوهی شد؛ و بدین سان، خاورپژوهان، به این سوی کشانده شدند تا نگرشهای دیگری را در پژوهشهای خود، داخل کنند. این گونه نگرشهای نو باعث شد تا نقدهایی جدی از پژوهشهای پیشین خاورشناسی انجام گیرد. در این جا به دو دانش نو که تأثیر شایانی در حوزه خاورپژوهی گذارده است، اشاره می‌کنم.

زبان‌شناسی^{۲۴} و انسان‌شناسی،^{۲۵} دو دانشی بودند که



بویژه، از حدود سال ۱۹۵۰ پس از زادن مسیح به بعد، رشد فزونی داشتند. کسانی که در این دورشته، می‌پژوهیدند؛ چون به پژوهش‌های اسلامی می‌پرداختند، با نگاهی دگرگون و متفاوت، به مسائل اسلامی می‌نگریستند؛ به گونه‌ای که، بسیاری از قالب‌های خشک و انعطاف‌ناپذیری را که خاورپژوهی نیمه نخست سده بیستم، پی‌ریخته بود؛ چندان استوار نمی‌یافتند و بازسازی و بازنگری آن‌را، بایسته می‌شمردند.

ج: پدیداری دیدگاه‌های کثرت‌گرایانه^{۲۶} و کوشش در راستای استنباط آموزه‌های دینی با تجربه دینی؛ سومین سبب دگرگونی حوزه خاورپژوهی بود. خواست از استنباط آموزه‌های دینی با تجربه دینی؛ آن است که در رویارویی با باوری آیینی مانند آموزه‌های اسلامی؛ چونان مسلمان برخورد شود. به دیگر سخن، در چنین نگرشی، یک خاورپژوه، در راستای بررسی آموزه‌ای اسلامی، باید تجربه دینی یک مسلمان را داشته باشد تا بتواند، آن آموزه را دریابد.

چنین نگرشی، به ویژه، در بررسی‌ها و مطالعات ادیان؛ مطرح شد: بر پایه این نگرش، در بررسی ادیان، برخورد با شیوه‌ای پژوهشی؛^{۲۷} بدین معنا که به گونه‌ای خشک و سنتی با ادیان برخورد کنیم، بسنده نیست، بلکه باید، غورگرایانه، شیوه‌ای اکتشافی^{۲۸} را پیش گرفت و آموزه‌های دینی را، با تجربه دینی به درکشید.

بی‌گمان، در این جا، بر آن نیستم که این نگرش را، نگرشی عمومی، در میان خاورشناسان بدانم؛ لیک، این نگرش در باختر زمین، پدیدار شد و مایه آن گشت که

باختر زمین در رویارویی با دینی جز دین خود؛ به گونه‌ای پژوهشی - چنان که گذشت - ننگرد؛ بلکه بدین سان بیندیشد که چه بسا در این دین؛ حق‌بینی و راستی‌ای یافت می‌شود که وی از آن غفلت ورزیده است. از دهه ۶۰ به بعد، می‌توان در حوزه خاورپژوهی، نمونه‌هایی را با چنین نگرشی یافت. شاید شخصیت توشیهیکو ایزوتسو،^{۲۹} برای شما، شخصیتی، کم یا بیش آشنا باشد. در

این جا، من، بویژه، بر روی کتابی از این خاورپژوه بنام ژاپنی "صوفیسم و تائوئیسم" تأکید می‌ورزم. وی در این کتاب که بازگردان عنوان انگلیسی آن "مطالعه‌ای مقایسه‌ای درباره مفاهیم کلیدی فلسفی در صوفیسم و تائوئیسم"^{۳۰} است؛ اصطلاح صوفیسم را در معنایی فراگیر به کار برده است؛ به گونه‌ای که عرفان را در بر می‌گیرد. وی، از میان عارفان اسلامی، ابن عربی را برگزیده و دیدگاه‌های فلسفی وی را با دیدگاه‌های درون‌گرای و پر غرابت تائوئیستی چین؛ می‌سنجد. خواندن این کتاب را پیشنهاد می‌کنم چه کتابی است ویژه و دارای دیدگاه‌های خاص.

ایزوتسو، در این کتاب، به شیوه‌ای متفاوت با پژوهش‌های متعارف خاورشناسان، رفتار کرده است؛ چه به گونه‌ای خشک و بی‌روح؛ سخن نمی‌راند و پر شور و احساس به گفتگو می‌پردازد. او در این کتاب، چون درباره ابن عربی سخن می‌گوید، بر آن است تا حقایقی را از گفته‌های وی استخراج کند؛ او تنها به دنبال آن نیست که پس از مقایسه و سنجش، کتابی پیش فرستد و نتیجه‌ای علمی گیرد؛ بلکه وی در این کتاب، با ابن عربی، هم‌نوایی می‌کند و درباره او با احساسی مثبت، رویاروی می‌گردد. کتاب ایزوتسو رویکردی اکتشافی در حوزه اندیشه اسلامی است که در سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ پس از زایش مسیح؛ به چاپ رسیده است.^{۳۱}

نمونه‌ای دیگر که به طور مستقیم با جهان اسلامی در پیوند نیست؛ لیک، برای ایرانیان، شناخته شده است؛ نمونه‌ای است به گونه‌ای برخورد اکتشافی باختر زمین با مباحث دینی، در کتابهای کارلوس کاستاندا^{۳۲} آمریکای جنوبی به ویژه، نخستین کتاب او با نام "آموزه‌های دون‌خوان".^{۳۳} دون‌خوان، فردی است دارای اندیشه‌های سنتی دینی سرخ‌پوستان آمریکا و کاستاندا انسان‌شناسی مسیحی که به هیچ روی، دلیلی وجود ندارد که احساس مثبتی درباره اندیشه‌های این سرخ‌پوست مکزیک، داشته باشد.

با وجود این، کاستاندا، آموزه‌هایی

در حوزه پژوهش‌های خاورشناسی، روندی اکتشاف‌گرایانه؛ گسترش یافته و روبه‌فزون دارد. بدین جهت است که باختریان خاورپژوه، درباره اسلام، برخوردی فروتنانه و متاملانه؛ از خود نشان می‌دهند و پیش از کاوش و مطالعه، بر آن نمی‌شوند تا به نقد و سنجش پردازند.

است که به شیوه‌ای اکتشافی انجام گیرد.^{۳۷}

بر پایه آنچه گذشت، می‌توان دریافت که در حوزه پژوهش‌های خاورشناسی، روندی اکتشاف‌گرایانه؛ گسترش یافته و رو به فزون دارد. بدین جهت است که باختریان خاورپژوه، درباره اسلام، برخوردی فروتنانه و متاملانه؛ از خود نشان می‌دهند و پیش از کاوش و مطالعه، بر آن نمی‌شوند تا به نقد و سنجش پردازند.

افزون بر این سه سبب که در بازنگری و دگرگونی، حوزه خاورپژوهی دهه پستین، نقش برجسته‌ای از خود نشان داده‌اند؛ می‌توان به سبب‌های دیگر نیز اشاره کرد. برای نمونه، چون دانشمندان اسلامی به نقد و سنجش نگرش‌های خاورپژوهان پرداختند؛ بی‌گمان، خاورپژوهان با چنین نقدهایی آشنا می‌گشتند و برخی را پذیرفته و برخی را پذیرا نمی‌شدند، از این روی، خاورپژوهان در نگرش‌های خود، بازنگری می‌کردند.

نیز تحولات و دیگر گونیهای رخ داده در جهان اسلام، همچون گسترش دانشگاهها و روشهای تحقیقاتی و نزدیکی پیوند میان پژوهندگان مسلمان و باخترین، خود توانست در دیگرسازی نگرش‌های خاورپژوهی دهه پستین؛ اثرگذار نماید. می‌توان گفت که بذری اصلی این گونه دگرگونیها در حوزه خاورپژوهی، در دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی؛ پاشیده شد. در دهه ۸۰، این گونه پژوهشها و مطالعات، گام به گام، گسترش پیدا کرد و به تدریج اوج گرفت؛ لیک، در دهه ۹۰؛ نوبت به بهره‌برداری از این پژوهشها رسید؛ از این روی، نباید چنین انگاشت که نگرش‌های انتقادی در حوزه خاورپژوهی، در دهه ۹۰، روی داده است. چنان که

پیشتر، گذشت؛ با گسترش نفی‌گرایی و گرایش‌های اکتشافی؛ بازنگریها و دگرگونیهای، گام به گام، از نیمه دهه ۵۰، آغازید و در دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰؛ شاهد رویدادهای مهمی در این زمینه بودیم؛ با این همه، در دهه ۹۰، این گونه رویدادهای دیگر ساز؛ به شکل نهایی خویش رسیدند. در پایان سخن، به برخی از جستارهای کلیدی انجام یافته در دهه ۹۰، اشاره می‌کنم.

عرفانی و حقایقی را در میان گفته‌هایی دون‌خوان درمی‌یابد که شیفته آن شده و به نگارش کتابی درباره آموزه‌های او می‌آغازد. او نام کتاب را "راه یاکي برای دانش" می‌نهد. یاکي^{۳۸} نام قبيله دون‌خوان است و کاستاندا با این عنوان، بر آن است تا راه یاکي برای دستیابی به دانایی و حکمت را بازنماید. کارلوس کاستاندا، در این کتاب که به فارسی برگردانده شده،^{۳۹} با اندیشه‌های دون‌خوانی، تنها برخوردی توصیف‌گرایانه یا بررسی‌گرایانه محض، نمی‌کند؛ بلکه برخورد او، همچون کسی است که آهنگ آن کرده تا مجموعه‌ای از حقایق را کشف کند و آن را پیش فرستد. از دیگر کتابهایی که نگرشی اکتشافی، به آن معنایی که گذشت؛ دارند، کتابی است با نام "گام بعدی" که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۰ پس از زادن مسیح؛ چاپ شده است و خواندن آن برای کسانی که در رشته فلسفه می‌پژوهند، بایسته می‌نماید.

در سال ۱۹۷۵ پس از زادن مسیح، برای نخستین بار، کتابی چاپ شد با نام "کاوش در تصوف"^{۴۰} نگاشته اش‌تال. او در این کتاب به وارونه دو کتاب پیشین، لحن بسیار صریح و آشکاری دارد. او می‌گوید که ما، تاکنون، درباره بسیاری از ادیان، برخوردی اشتباه داشته‌ایم؛ چه همواره، به دنبال آن بودیم که از بیرون به ادیان بنگریم و تلاش داشتیم تا نقشه یا انگاره‌ای را از آن دین، به نگاره کشیم و پیش فرستیم. اش‌تال، بر این باور است که در برخورد با ادیان، باید وارد دین مورد پژوهشمان شویم و تلاش کنیم تا حقایقی را که آن دین، در بردارد، بفهمیم؛ از این روی، وی در کتاب خویش، با چنین نگاهی، به تصوف می‌نگرد؛ شگفت

آن که بخشی مهم از این کتاب وی، تصوف و عرفان اسلامی است. وی، در این کتاب، مباحث اسلامی را به شیوه‌ای اکتشافی می‌کاود، نه شیوه‌ای پژوهشی؛ حتی او در فصلی از کتاب خود، با نام شگفت‌انگیز "لطفاً درباره عرفان، نپژوهید!" چنین سفارش می‌کند که عرفان، موضوعی است که به آسانی نمی‌تواند چونان موضوع قرار گیرد؛ بلکه اگر بر آن باشیم تا به عرفان، نگاهی داشته باشیم؛ بایسته

در سال ۱۹۹۶ میلادی، موتسکی، جستاری مهم را در حوزه علوم قرآن و حدیث، با نام "تحقیقات حدیثی به کجا می‌رود؟" می‌نگارد. او در این جستار، چونان خاور پژوه، به نیکی، دریافته که نگرش‌های حدیثی خاورپژوهان، دگر شده؛ از این روی، چشم‌اندازی از آینده پژوهش‌های حدیثی خاورپژوهان را متذکر می‌شود.

الف: در سال ۱۹۹۱ میلادی، دُستال،^{۳۸} جستاری می‌نگارد با نام "مکه پیش از روزگار پیامبر (ص)".^{۳۹} وی که انسان‌شناسی است خاورپژوه، موضوع این جستار را با نگرشی انسان‌شناسانه، بنا می‌گذارد. وی بر آن بوده که شیوه‌های انسان‌شناسانه را که در باختر زمین، گسترش یافته؛ در راستای تفسیر و گزارش قرآن و بهره‌گیری از آموزه‌های آن برای تدوین تاریخی درست از اسلامی و رویدادهای آغازین آن؛ به کار بندد. او می‌گوید به جای آن که اطلاعات و آگاهی‌های خود را، یرون بگیریم؛ بایسته است، بر قرآن، چونان بنیادی‌ترین منبع، تکیه کنیم و شیوه‌هایمان را گسترش دهیم. برای نمونه، دُستال، در جستار خویش، با بهره‌گیری از روش انسان‌شناسی، وضعیت مکه در پیش از روزگار پیامبر را، به نیکی، به تصویر می‌کشد. بی‌گمان، جستاری چون جستار دُستال، زمینه‌ساز پژوهش‌هایی دیگر، چون پژوهش مادلونگ، می‌شود.

ب: در سال ۱۹۹۲ میلادی، یونبل، جستاری با نام "برخی نکات درباره‌ی نخستین فقیهان اسلام"^{۴۰} می‌نویسد. وی که یکی از خاورپژوهان پر تلاش هلندی است؛ نخستین تلاش‌های پژوهشی خود را در دهه ۶۰، آغازید. اوج تلاش‌های پژوهشی او در دهه ۹۰ است. او یکی از اصیل‌ترین کسانی است که در نقد شیوه‌های خاورشناسان باخترین، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. او در جستار خود که پیشتر از آن سخن رفت، متون حدیثی را به گفته خود، تقطیر کرده و آگاهیها و اطلاعاتی تاریخی را از این متون درباره فقیهان جهان اسلام، به دست آورده است؛ این در حالی است که خاورپژوهان پیشین، متون حدیثی را چونان منابعی تاریخی، به رسمیت نمی‌شناختند.

ج: در سال ۱۹۹۳ میلادی، موتسکی که پیشتر از او یاد کردیم، جستاری می‌نویسد که ترجمه عنوان آلمانی آن "لا اله الا الله و محمد رسول الله"^{۴۱} می‌باشد. موتسکی، در این جستار، بر آن است با بررسی و تحلیل برخی اطلاعات که از قرآن برمی‌آید؛ نشان دهد که اندیشه مسلمانان آغازین اسلام، درباره این دو شعار که چونان

"شهادتین" اند، چه بوده است. وی در این جستار، دیدگاه‌هایی را پیش می‌فرستد که به آنچه مسلمانان می‌گویند؛ نزدیک است.

د: در سال ۱۹۹۵ میلادی، یونبل، کتابی می‌نویسد که تا اندازه زیادی، همانند کتابی است که علامه عسکری درباره ۱۵۰ صحابه دروغین نوشته است.^{۴۲} وی در این کتاب بر آن است که بسیاری از صحابه مطرح، ساختگی‌اند. او برای این که روشن سازد که پیامبر، به راستی، چند صحابه داشته است، در کتاب خویش با نام "پیامبر چند صحابه داشت؟"،^{۴۳} شیوه‌ای را برای بازسازی تاریخی آن روزگار پیش می‌گیرد و در نتایجی که پیش می‌فرستد به آنچه پژوهشگران جهان اسلام، دنبال می‌کنند؛ نزدیک می‌شود.

ه: در سال ۱۹۹۶ میلادی، موتسکی، جستاری مهم را در حوزه علوم قرآن و حدیث، با نام "تحقیقات حدیثی به کجا می‌رود؟"^{۴۴} می‌نگارد. او در این جستار، چونان خاورپژوه، به نیکی، دریافته که نگرش‌های حدیثی خاورپژوهان، دگر شده؛ از این روی، چشم‌اندازی از آینده پژوهش‌های حدیثی خاورپژوهان را متذکر می‌شود.

و: نیز در سال ۱۹۹۶؛ یکی از خاورپژوهان آلمانی، به نام شولر^{۴۵}، جستاری می‌نویسد با نام "هویت و اعتبار روایات اسلامی درباره زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)".^{۴۶} او در این جستار، بر آن است تا نشان دهد که تا چه اندازه، می‌توان از روایات و بازگفته‌های اسلامی، در بازسازی سیره نبوی، بهره گرفت.

شایان یادآوری است که تلاش‌های کسانی چون یونبل و شولر؛ زمینه‌ساز آن گشت که در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ میلادی کسانی چون مادلونگ و موتسکی؛ روش‌شناسی خاورپژوهان پیشین را به نقد کشند. پس از سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸، تاکنون، جستارها و کتابهای گونه‌گون و بی‌شماری نگاشته شده که در بردارنده رویکرد انتقادی خاورپژوهان است؛ این گونه تلاش‌های پژوهشی باختریان را باید به فال نیک گرفت. دیگر بار، بر این

تلاش‌های کسانی چون یونبل و شولر؛ زمینه‌ساز آن گشت که در سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ میلادی کسانی چون مادلونگ و موتسکی؛ روش‌شناسی خاورپژوهان پیشین را به نقد کشند.

نکته تأکید می‌کنم که سبب‌شناسی رویکردهای انتقادی خاورپژوهان و شناسایی انگیزه‌های پیدایش چنین رویدادی در حوزه خاورپژوهی؛ به راستی، بایسته است.

پرسش و پاسخ^{۳۷}

۱- اگر بر آن باشیم تا از خاورپژوهی، معنایی پیش فرستیم؛ آیا این معنا، در گذشته و اکنون، معنایی یکسان است؟

پاسخ: زمانی که باخت‌ر زمین رویاروی با خاور زمین، گشت؛ خاور برای باخت‌ریان، ناشناخته می‌نمود؛ از این روی باخت‌ریان، گرایش داشتند تا خاور و کشورهای اسلامی آن را ببینند و مطالبی را درباره آن به زبانهای باخت‌ترین بنگارانند تا دیگر هم‌میهنان و هم‌سرزمینانشان، این‌گونه مطالب را بخوانند و با بهره‌گیری از آنها، با جهانی ناشناخته، آشنا گردند؛ لیک با سر رسیدن سده بیستم میلادی؛ گام به گام، این اهمیت، کمرنگ شد؛ به ویژه پس از جنگ جهانی دوم. به دیگر سخن، با گسترش پیوندهای میان جهان اسلامی و باخت‌ر زمین و نیز، کوچیدنهای بسیار و آمیختگیهای قومی؛ خاورپژوهی، اندک‌اندک، معنای نخستین خویش را از دست داد.

از سوی دیگر، اگر در گذشته، از خاورپژوهی، درباره گرایش او می‌پرسیدید و او - برای نمونه - پاسخ می‌داد که ایران‌شناس است؛ به هیچ روی، نباید انتظار می‌داشتید که وی در کنار این گرایش، درباره زبان فارسی، دین و هنر ایرانی، شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و جز آن؛ رای و نظری را پیش نفرستد؛ لیک، با پیشرفت دانش و گسترش علوم؛ دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی باخت‌ر، اندک‌اندک، پذیرفتند که یک کس، توان اظهار نظر در تمامی موارد را ندارد؛ از این روی، به سوی تخصصی کردن گرایشهای پژوهشی، روی آوردند. بنابراین، دیگر کسی نمی‌تواند بگوید، من خاورشناس به معنای فراگیر پیشینش، هستم. امروز، این معنای فراگیر، کم و بیش، معنای خویش را از دست داده و واژه خاورپژوهی، بیش از آن که برای باخت‌ریان، دارای معنای باشد، برای ما معنادار است؛ به دیگر گفتار، ما به باخت‌ری که درباره خاور می‌پژوهد؛ خاورشناس می‌گوییم، در حالی که این واژه

یا همان "Orientalist"؛ در باخت‌ر زمین با این همه، نمی‌توانیم گفت که خاورشناسی، در معنا، از میان رفته باشد، بلکه ساختاری را که در گذشته داشته است، اکنون ندارد.

۲- پیوند میان پژوهشهای خاورشناسانه، با نگرشهای استعماری، تا چه اندازه‌هاست؟ به دیگر بیان، آیا می‌توان گفت که خاورپژوهان سرزمین باخت‌ر - که در نگاه کشورهای خاوری سرزمینی استعماری نموده -، نگرشی استعماری داشته‌اند؟

پاسخ: فکر می‌کنم به اندازه کافی، در کتابهای مسلمانان، به این مسئله پرداخته شده است، مانند کتاب "المستشرقون" نگاشته نجیب عقیقی؛ کتاب "المستشرقون و الدارسات القرآنیة" نگاشته محمد حسین علی الصغیر؛ و به ویژه، کتاب "الاستشراق" نگاشته ادوارد سعید.

به کوتاهی، باید گفت که می‌دانیم برخی از خاورپژوهان، انگیزه‌های استعماری داشته و برخی چنین انگیزه‌هایی نداشته‌اند؛ برخی از اینان تنها، به دلیل انگیزه‌های علمی و دلبستگی به دانش، روی به خاورپژوهی می‌گذاشتند و برخی نیز - چه بسا - به دلیل سمتی دولتی در کشورهای استعمارگر؛ بناچار و به مقتضای سمتی که داشته‌اند، تلاشهایی خاورشناسانه، انجام می‌داده‌اند. از نگاه من، چنین می‌نماید که ما در برخورد با خاورشناسی، با دیدی استعماری می‌نگریم؛ لیک، برای نمونه، یک انگلیسی سده نوزدهم میلادی؛ که به درخواست دولتش، در کشوری اسلامی به فعالیت می‌پردازد؛ به هیچ روی، به خود، چونان استعمارگر نمی‌نگرد؛ بلکه او چنین می‌نگرد که فردی دلسوز برای ملتش است.

بر پایه آنچه گذشت؛ با در نظر گرفتن این واقعیت، باید دید، دانشمندی که بررسی‌های خاورپژوهانه را پی می‌گیرد، به طور طبیعی، تلاش دارد تا بررسی‌هایش در راستای منافع و بهره‌های ملی کشورش باشد و اگر در این میان، کشورش، کشوری استعماری از نظر جهان اسلام باشد؛ خود به خود، وی نیز چنین نمایانده می‌شود و هر حکم و داوری درباره کشورش، درباره او هم جاری و ساری است. تنها سفارش من، این است که در داوری و محاکمه خود خاورپژوهان، این نکته را از دیده به دور نداریم؛ چه در جز این صورت، مانند آن

می شود که ارتشی را، همگان، در دادگاهی عادی، محاکمه کنند، بی آن که جایگاه افراد مورد محاکمه، مورد توجه قرار گیرد و بازنمایانده شود.

۳- بایستگی گفتمان و تعامل با خاورشناسان، برای چیست و بهره‌هایی که از چنین رفتارهایی می‌توانیم به دست آورد، چه می‌تواند بود؟

پاسخ: می‌توان دید که در همایشها و نشستهایی درباره اسلام‌شناسی، که در باختر زمین، برگزار می‌گردند؛ جای اندیشمندان مسلمان تهی نیست. بی‌گمان، باختریان، که ترازمندان، از حضور دانشمندان اسلامی، در این گونه محافل، استقبال می‌کنند؛ آرمان و آمالی را در نظر دارند؛ همان گونه که طبیعی است، مسلمانان نیز، از چنین برخوردها و نشستهایی، آرمانی را برای خود، به نگاره می‌کشند.

بستر بسیاری از پژوهشها؛ شیوه‌ها و روشهایی است که به کار گرفته می‌شود؛ برخی از این شیوه‌ها میان باختریان و مسلمانان مشترک است و بهره‌گیری از آنها، به هیچ روی، ناسازی ندارد، مانند روشهای آماری، روشهای بسامدی و روشهای کمی. لیک، آنچه در این جا، سودمند است، آشنایی این دو گروه، از برخی شیوه‌های خود در گستره پژوهش است که تا چندی پیش از آن ناآگاه بودند. از این روی، میان روشهایشان، گونه‌ای داد و ستد، رخ می‌نماید.

دومین بهره از این گونه برخوردها؛ گسترش منابع و آبخشورهای پژوهشی است؛ بسیاری از نوشته‌ها و نسخه‌های خطی هست که باختریان، آنها را می‌شناسند؛ لیک، ما از آن، بی‌خبریم. از سوی دیگر، به

منابعی هم که در دست داریم؛ با آن دید که باختریان نگریسته‌اند؛ نگاه نکرده‌ایم. برای نمونه، خاورپژوهی به نام کیستر، جستاری نوشته است که در آن، با بررسی گفته نبوی، "اللَّهُمَّ أَشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرٍّ"،^{۲۸} ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی سده نخست را به در کشیده است. از این رو با بررسی روشمند، می‌توان شیوه پژوهشی نگارنده را شناخت و از منابع و

آبخشورهایی که بهره‌مند گشته، سود برد. از دیگر سوی، هنوز در جهان اسلام منابعی را می‌توان جست که باختریان، مشتاقند تا با آنها آشنا گردند؛ از این روی، به نیکی، می‌توان دید، که پیوند و تعامل با پژوهشهای باختری، سودی دو سویه دارد.

ویژگی دیگر که در این گونه گفتمانها و برخوردهای پژوهشی می‌توان یافت؛ آشنا شدن باختریان و مسلمانان با زبان یکدیگر است. خواست من از زبان، در این جا، زبان ویژه و فنی هر یک است. با این همه، اگر چه، سود این گونه برخوردها، دو سویه است؛ لیک در برخی جنبه‌ها ممکن است چنین دوسویگی ای یافت نشود؛ برای نمونه، یک مسلمان به هر روی، مسلمان است و از پژوهشهای قرآنی، حدیثی، فلسفی و یا عرفانی؛ آهنگ آن ندارد تا تنها کاری علمی کرده باشد؛ بلکه او، افزون بر این، به دنبال آرمانها و اهداف دینی-اعتقادی است؛ لیک، یک خاورپژوه مسیحی؛ به وارونه یک مسلمان، چه بسا، تلاش داشته باشد که آموزه‌های آیین خود را برتر از اسلام شمارد چه به هر روی و رای، او هم می‌خواهد، یک مسیحی باشد. در این گونه ناسازیها؛ بایسته آن است که برخوردی شایسته و درست داشته باشیم.

۴- آیا نمی‌توان گفت که پژوهشهای خاورشناسی، کردارهایی توطئه‌آمیزند؟ نسبت این پژوهشها با تئوری توطئه، چگونه است؟

پاسخ: بر این باورم که در برخورد با خاورپژوهی، باید با این دید نگریست که خاورشناسی، یک دانش است؛ یعنی حرکتی ذاتاً دانشورانه است؛ با وجود این، ابزار شدن این دانش، به دست توطئه‌گر،

برای توطئه‌آمیزی و تخریب؛ امری شدنی است؛ هم چنان که، دیگر دانشها نیز می‌توانند این گونه باشند؛ چنین رخدادهایی شدنی است و نمونه‌هایی از آن را می‌توان یافت، لیک آنچه بایسته است، آن است که اگر توانیهای به دست آمده از دانش، در راستای درست، به کار گرفته شود، باعث پیشرفت انسان است و اگر در راستای ناراست، موجب

بر این باورم که در سالهای اخیر، مکتبی نیز در لیدن هلند پدیدار شده که شخصیت کلیدی آن را، آقای یونیل می‌دانم. در کنار وی، می‌توان از موتسکی نیز یاد کرد؛ اینان، تلاش منسجم و بسامان را انجام داده‌اند که یکی از بارهای آن، چاپ نخستین جلد دایرة المعارف قرآن در سال ۲۰۰۰ میلادی، است.

تباهی. از دید من، میان دانش خاورپژوهی و دیگر دانشها، از این نظر، تفاوتی نیست.

کم نیستند خاورشناسانی که مسلمان شدند، به گونه‌ای که نام خود را دیگر کردند، چنان که، در میان خاورشناسان، نامهایی شایع، چون محمد، علی و جز آن، را می‌توان دید. گروهی دیگر از خاورپژوهان را می‌توان یافت که گردن به آیین اسلام نبستند، لیک دل‌بدان بستند؛ و شماری از خاورشناسان را هم می‌توان دید که کسانی کینه‌توز بودند و با پژوهشها و مطالعات خاورشناسانه خود، آهنگ آسیب به مسلمانان را داشتند؛ از این روی، بایسته است، چنین خاورشناسانی کینه‌توز را بشناسیم.

آری! توطئه می‌تواند در هسته‌های قدرت سیاسی - به شکل هسته‌های استعماری سده نوزدهمی با استعمار نو و یا به هر شکل دیگر - وجود داشته باشد؛ همان‌گونه که احتمال سوء استفاده از متخصصان بسیاری از علوم وجود دارد؛ درباره خاورشناسان نیز چنین چیزی شدنی است؛ لیک، از دید من، باید حساب دانش را از محافل به اصطلاح، توطئه‌گر، جدا کنیم. به دیگر سخن، می‌توان این مسأله را بدین سان، عنوان کرد که میان محافل توطئه‌گر و میان محافل علمی، می‌تواند گونه‌ای "عموم و خصوص من وجه"، یافت شود؛ لیک نه بدین سان که پیشینه پژوهشگران خاورشناس، توطئه‌گرد، بلکه چنین می‌اندیشیم که شمار خاورپژوهان توطئه‌گر، اندکند.

۵- آیا همان‌گونه که در باختر زمین، پژوهشهای خاورشناسی (استشراق) داریم؛ در خاور زمین هم، چیزی با نام باخترشناسی (استغراب) داریم؟

پاسخ: به نیکی می‌دانید که ما، حوزه مطالعاتی سامان‌یافته‌ای به نام "استغراب" نداریم؛ لیک، پژوهشگران و محققینی را می‌توان یافت که با باختر زمین، آشنا شده‌اند و تلاش داشته‌اند که در این زمینه، با کتابهایی به زبان فارسی یا عربی، باختر زمین را به جهان اسلام، بشناسانند؛ در جهان عرب، کسانی چون محمد حمیدالله و ادوارد سعید را می‌توانیم دید که، بجد، تلاشهایی را در راستای شناساندن باختر زمین به جهان اسلام، انجام داده‌اند؛ همان‌گونه که در ایران نیز چنین کسانی را می‌توان جست.

از دیگر سوی، باختریان، نیز چنین تلاشهایی

باخترشناسانه را به نقد می‌گذارند و جستارها و کتابهایی را در این زمینه، می‌نگارند؛ برای نمونه، در دانشگاههای باختر، رساله‌هایی دکتری نوشته شده که دیدگاههای دانشمندی چون حمیدالله را به نقد گذارده‌اند و تلاش - کرده‌اند تا دریابند که آیا وی، توانسته است، به نیکی، باختر را در برابر خاور، به تصویر کشد؟

۶- آیا می‌توان گفت که پژوهشهای خاورشناسی؛ پژوهشهای فردی بوده است؟

پاسخ: من این دیدگاه را که پژوهش‌های خاورشناسی را، به طور کلی، جوشش‌هایی فردی، می‌شمارد، چندان نمی‌توانم بپذیرم؛ بلکه، چنین دیدی را، کم و بیش، در کشور خود و نیز برخی کشورهای خاوری، می‌توان داشت؛ چه کسانی که از این گونه کشورها، چهره گشتند و درخشیدند، پیشینه‌شان، با جوششهای فردی‌ای بوده که در شرایط ویژه‌ای، آموزش و پرورش یافته‌اند؛ لیک، در باختر، به گونه‌ای فراگیر، افراد از نهاد یا مؤسسه‌ای اثر می‌پذیرند. درباره این گونه نهادها و مؤسسات، نیازی نیست که - برای نمونه - وزارت امور خارجه آلمان یا انتلیجنت سرویس انگلستان، رهنمونی تلاشهای علمی و پژوهشی را به گردن گرفته باشد، بلکه، شکل‌گیری مؤسسات علمی، خود، یکی از ویژگیهای حوزه‌های خاورپژوهی است. در حوزه خاورپژوهی، با شمار فزونی انجمن، رویارویم که برخی از آنها، دارای پیشینه‌ای درازند؛ برای نمونه، انجمن خاورشناسی آلمان، نزدیک به ۲۵۰ سال، پیشینه پژوهشی دارد و بسیاری از خاورپژوهان آلمانی، در درازای این زمان، عضو این انجمن بوده‌اند؛ یا در انگلستان، انجمن سلطنتی آسیایی انگلستان، انجمن سلطنتی بنگال و جز آن، را می‌توان نام برد؛ و نیز انجمن خاورشناسی با تاویا در هلند. این گونه انجمن‌ها، سامان‌بخش حرکت‌های خاورپژوهی‌اند.

نیز در حوزه خاورپژوهی، دانشگاه‌ها، چونان مؤسساتی اداری صرف نیستند؛ بلکه سامان‌گر پژوهش‌های خاورپژوهی هستند، به گونه‌ای که در دانشگاهی با پیشینه دراز، کسانی پرورش می‌یابند و دارای سوگیری فکری می‌گردند و آن دانشگاه به یک مکتب، دیگر می‌شود. برای نمونه، میان دو دانشگاه آکسفورد و کمبریج، تفاوت وجود دارد و این دو

دانشگاه، چونان دو مکتب، رفتار می‌کنند. نیز، دانشگاه برلین که از سال ۱۸۰۰ پس از زایش مسیح، بنیاد گرفته، تا امروز، بیش از ۲۰۰ سال، پیشینه دارد و به مکتبی، دیگر شده که در خود کسانی را پرورده با سوگیری و رویکردهایی ویژه. افزون بر این، حلقه‌های علمی چون کپنهاگ؛ حلقه‌های پراگ و جز آن در دیگر جای‌ها؛ شالوده‌بنیادین اندیشه‌ای را می‌ریختند و اندک‌اندک، به مکتبی اندیشه‌ای، دیگر می‌شدند.

با حلقه‌ها و مکتبهایی می‌توان رویاروی شد که یک بنیانگذار داشته و شماری فزون، دنباله‌روی اندیشه آن گشته‌اند. نمونه‌هایی از این گونه مکتبها را بیش از آن که در اروپای باخترین ببینیم، در اروپای خاورین می‌توان یافت؛ برای نمونه، کسانی چون مار، همبلت، وایسگرور در آلمان، از شخصیت‌های کلیدی‌اند که کسانی، پیرو مکتب اینانند؛ یا کسانی را می‌توان یافت که پیرو مکتب فروید هستند و راه او را حتی در مسیرهای گونه‌گون، دنبال می‌کنند؛ به دیگر سخن، با این که فروید، روان‌شناس بوده، لیک، دیدگاه‌های فرویدیستی حتی در حوزه جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و چه بسا، زبان، می‌تواند رخنه کرده باشد. این گونه پژوهش‌ها و نگرش‌ها را نمی‌توانم فردی بشمارم؛ بلکه چنین می‌نماید که ساماندهی‌ها و مؤسساتی در این باره - گاهی خودجوش و گاهی تشکیلاتی - وجود دارد.

در حوزه علوم قرآنی، چه در میان خاورپژوهی پیشین و چه در خاورپژوهی کنونی، چنین جریان‌هایی را می‌توان دید. برای نمونه، در واپسین سال‌های سده نوزدهم پس از زایش مسیح؛ انجمن ایالت باواریای^{۵۰} آلمان در مونیخ، هیأتی را برای مطالعه در زمینه قرآن، معین ساخت و شخصی به نام «برگستراسر» را مسؤول این حرکت پژوهشی کرد. در این حرکت پژوهشی، شمار فزونی از منابع پژوهشی، گرد آمد و دانشجویانی، پرورش یافتند؛ به گونه‌ای که، پیشینه خاورپژوهان بعدی، از این مکتب بودند. این حرکت، چندین دهه، ادامه پیدا کرد و ثمره آن، کتابهای متعدد و هفتاد و اندی جستار در زمینه پژوهشها و مطالعات قرآنی بود که به قلم کسانی چون برگستراسر، اشوالی، پریدنز و شاگردان دیگر این مکتب، نوشته شد. به استواری، بر این باورم که در سالهای اخیر، مکتبی

نیز در لیدن هلند پدیدار شده که شخصیت کلیدی آن را، آقای یونسل می‌دانم. در کنار وی، می‌توان از موتسکی نیز یاد کرد؛ اینان، تلاش منسجم و بسامان را انجام داده‌اند که یکی از بارهای آن، چاپ نخستین جلد دائرةالمعارف قرآن در سال ۲۰۰۰ میلادی، است. چاپ جلد نخست این دائرةالمعارف که پس از پایان دائرةالمعارف اسلام لیدن، است. به راستی، ثمره تلاش این مکتب تازه بنیاد در لیدن است، که برخی از شرق شناسان دیگر کشورها را به سوی خود کشانده است؛ حتی برخی صاحب نظران مسلمان را. نیز می‌توانم از «بلامی» یاد کنم که حوزه‌ای پژوهشی را در آمریکا، پدید آورده، که در آن، تلاش‌هایی تحقیقی، انجام می‌گیرد.

۷- آیا می‌توان میان پژوهش‌ها و تلاش‌های خاورشناسانه و انقلاب ایران که در سال‌های واپسین سده بیستم پس از زایش مسیح، روی داد؛ پیوندی استوار کرد؟

پاسخ: اگر بخواهیم تاریخ رویداد انقلاب اسلامی ایران را به میلادی یاد کنیم؛ باید گفت که این انقلاب، پدُرست، در سال ۱۹۷۹ میلادی؛ رخ داد؛ یعنی از حدود پایان دهه ۷۰ تا آغاز دهه ۸۰؛ در این دوره چند ساله، دگرگونی‌هایی جدی در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و علمی؛ رخ داده که شمارش فزون است. در این جا، خواست من از دگرگونیها، دگرگونیهای سیاسی نیست. یاد کردن دو یا سه نمونه از این دگرگونیهای فرهنگی، علمی؛ تنها باعث بی‌مایه ساختن این بحث است؛ از این روی، بررسی این گونه دگرگونیها و تحولات چند ساله واپسین؛ خود نیازمند، پژوهشی جداست؛ با این همه، به کوتاهی، می‌توانم گفت که پیوند میان این گونه دگرگونی‌ها. همچون پیوند و ارتباط معیت است نه پیوند علت و معلول.

بی‌گمان، انقلاب اسلامی ایران، رویدادی نیست که در سطح ایران، رخ داده باشد؛ چنین نگاهی، کوه‌بینانه و سطحی است، بلکه انقلاب اسلامی ایران، رویدادی است که، به هر روی، به اندازه دگرگونیهای فرهنگی جهانی است. بی‌گمان، چنین پیوندها و ارتباطهایی را می‌توان میان این گونه دگرگونیهای فرهنگی جست؛ لیک، نه به طور مستقیم؛ بلکه در این باره، باید حلقه‌های میانجی و واسطه را مورد توجه قرار داد.

پاورقی‌ها:

۱. Madelung

۲. Juynboll

۳. Motzki

۴. Noldke

۵. Goldziher

۶. Schacht

۷. Madelung, Wilferd, The Succession to

Muhammad, a study of the early caliphate

۸. Lammens

۹. Caetani

۱۰. Montgomery Watt

Leiden

۱۲. The collection of the Quran

۱۳. The Origin of Mohammeden

Jurinsprudence

۱۴. نک: بقره (۲)، بخشی از آیه ۸۵: "... آیا شما به پاره‌ای

از کتاب [تورات] ایمان می‌آورید و بسه پاره‌ای، کفر می‌ورزید؟ ...

۱۵. Positivism

۱۶. Davis

۱۷. Scientific method

۱۸. Kunh, T

۱۹. Lakatos

۲۰. Feyrabend

۲۱. Negativism

۲۲. Popper

۲۳. Linguistics

۲۴. Anthropology

۲۵. Pluralism

۲۶. Reserarching method

۲۷. Exploring method

۲۸. Toshihiko Izutsu

۲۹. Sufism and Taoism

۳۰. این کتاب با مشخصات زیر، به فارسی ترجمه شده:

توشیهیکو ایزوتسو، صوفیسم و تائوئیسم، ترجمه محمد جواد گوهری، نخست، روزنه، ۱۳۷۸ ه.ش، تهران.

۳۱. Carlos castaneda

۳۲. The lessons of Don Juan

۳۳. Yaqui

۳۴. این کتاب با مشخصات زیر، به فارسی ترجمه شده:

۳۵. کارلوس کاستاندا. سفر به دیگر سو (درس‌های دون‌جوای)، ترجمه دل‌آرا قهرمان، یازدهم، میترا، ۱۳۷۸ ه.ش.

۳۶. Exploring mysticism را به تصوف برگرداند.

Mysticism سخنران، بر آن است که می‌توان به گونه‌ای تسامح‌انگیز،

۳۷. آن‌سان که پیشتر گذشت؛ میان شیوه اکتشافی با پژوهشی، تفاوت است. از این روی در پژوهش‌های خاورشناسی پسین؛ بدین تفاوت باید توجه داشت.

۳۸. Dostal

۳۹. Mecca before the time of the Prophet

۴۰. Some notes on Islam's first fuqaha distilled from early Hadit hliterature

۴۱. Esgibt keinen Gott ausser Gott, und

Mohammed ist der Gesandate Gottes

۴۲. عنوان تازی این کتاب "خمسون و مئه صحابی مختلق"

است که با مشخصات زیر، فارسی شده: مرتضی عسکری، یک صد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه عطا محمد سردارنیا، مجمع علمی اسلامی، بی‌تا، تهران.

۴۳. Hoeveel volgelingen had de Profeet

?Mohammad

۴۴. Quo vads, Hadit - Forschung

۴۵. Schoeler

۴۶. Charakter und Authentie der mulisimschen ?berlieferung ?ber das

Leben Muhammads

۴۷. افسوسا که به دلیل دوری پرسش‌کنندگان از دستگاه

ضبط صدا؛ پرسشها، به روشنی، روی نوار ضبط نشدند؛ از این روی، آنچه چونان "پرسش" می‌آید، برگرفته از پاسخهای داده شده است.

۴۸. بر پایه بازگفته‌ها و روایات: چنین می‌نماید که این

بخش از گفته پیامبر. نفرینی بوده، مضر را؛ در نماز خویش. (بخاری، صحیح، ۲۴۱/۱، کتاب الاذان، باب

۱۲۸، و نیز: مسلم، صحیح ۱۲۱/۲-۱۲۲، احمد، مسند

Some Soci - economic and' religious aspects of early hadithKister, "Ogod, Tighten THY Gripon

Mudar

۴۹. Intelligent Service

۵۰. Baviere